

به نام یزدان پاک



مجسمه یعقوب در دزفول

مقدمه:

قبل از پرداختن به شخصیت **یعقوب** و خدمات آن لازم می دانم مقدمه ای را بیان کنم

مدتی است که جریاناتی به راه افتاده است که می خواهند بخش مهمی دیگر از سرزمین ایران را به نام خود در آورند. تعدادی از اندیشمندان و متفکران افغان با مقالاتی که به چاپ رسانده اند سعی کرده اند که به نوعی **یعقوب لیث**، سیستان و شاهنامه را از آن خود کنند.

در این مقاله سعی گردیده تا با شخصیت **یعقوب** و زادگاه آن و خدماتش به ایران آشنا شویم و نگذاریم جریاناتی که به تازگی به دنبال تجزیه ایران به روش هایی جدید هستند به موفقیت برسند. جریاناتی مانند دریای خزر (روسیه)، خلیج فارس (اعراب) و اکنون **یعقوب** و سیستان

تولد:

در بعضی کتاب ها نام ایرانی **یعقوب** را چنین بیان کرده اند از جمله عبدالحسین زرین کوب (**رادمان پسر ماهک**)

راجع به اصل و نسب **یعقوب** در کتب تاریخ روایت صحیح و دقیق به نظر نمی رسد و اساساً در حق این رادمرد که در راه احیاء استقلال ایران سالها با دشمنان این سرزمین جنگیده است جانب حق و حقیقت را رعایت نکرده اند و درباره وی شیوه نامهربانی و بد دلی را پیشه خود ساخته اند و کار را به جایی رساندند که او را رویگرزاده و حتی راهزن و عیار دانسته اند مورخین نزدیک وی که تحت سلطه تمدن اسلامی قرارگرفته بودند در این طریق راه مبالغه را برده اند.

در مقابل گفته جمیع تاریخ نگاران که **یعقوب** را رویگرزاده دانسته اند تنها مولف کتاب نفیس تاریخ سیستان وی را از بازماندگان ساسانیان می نویسد و نسب او را به انوشیروان بن قباد می رساند به این ترتیب " **یعقوب بن لیث بن معدل بن حاتم بن ماهان بن کینخسرو بن انوشیروان بن قباد بن خسرو پرویز بن هرمزد بن خسرو انوشیروان بن قباد** "

صفات و خصائص اخلاقی **یعقوب**:

می گویند موقعی که **یعقوب** در بستر بیماری بود خلیفه که از او به شدت وحشت داشت کسی را با هدایا و منشور حکومت فارس نزد او فرستاد تا بدان وسیله او را از جنگ و جدال و حمله به بغداد بازدارد. چون فرستاده خلیفه رسید **یعقوب** دستور داد که مقداری پیاز و نان خشک و یک قبضه شمشیر نزد فرستاده خلیفه آورند. چون این همه حاضر شد رو به فرستاده کرد و گفت: خلیفه را بگوی که من خسته و فرسوده ام، شاید بمیرم و تو از دست من خلاص شوی و من از دست تو. اما اگر زنده ماندم این شمشیر میان من و تو حکم می کند. در صورتی که تو غالب آمدی من با این نان و پیاز می سازم و ترک امارت می کنم.

امیر یعقوب بسیار شجاع و غیور بود و در مقابل سختیها و مشکلات مقاومت شدید ابراز می داشت و پشتکار عجیب از خود نشان می داد. چنانکه به گفته مورخینی که اصل و نسب او را ناچیز شمرده اند از رویگری و ۱۵ درم اجرت ماهانه به مقام بلند امارت رسید و به حدی ثروت و مکتند و اندوخت که از حساب خارج است. یعقوب بر اثر زیرکی و حسن تدبیری که داشت در جنگها با عده کمی در مقابل جمعیتی زیاد فائق می آمد. در سیاست خاصه در تدبیر نظم سپاه کمتر نظیر داشت. می گویند خود قبل از تقسیم غذا در مطبخ حاضر می شد و نخست به سربازان و سپس به سران لشکر می پرداخت .

رشادت ها:

یعقوب در سال ۲۳۲ هجری به خدمت صالح بن نصر ، امیر وقت بست در آمد و چندی بعد صالح بر کل سیستان تسلط یافت و در جنگهایی که بین خوارج و صالح در افتاد یعقوب رشادت هایی فراوان از خود نشان داد و خیلی زود محبوب لشکریان گردید.

اما چندی بعد چون مشخص گردید که صالح دست تعدی بر مال و جان سیستانیان گشوده ، یعقوب خدمت به چنین فردی را بر خود عار دانسته و بر علیه او قیام نمود و چندی بعد به کمک برادران و سپاهیان خود موفق به شکست صالح و متواری گردیدن آن شد. بعد از صالح درهم امیر سیستان گشت و یعقوب نیز امارت لشکر یافت . اما اتحاد یعقوب و درهم نیز به درازا نکشید زیرا درهم که از محبوبیت یعقوب اندیشناک بود و در صدد قتل او برآمد اما یعقوب بیدارتر از آن بود که به دام گرفتار آید و بدون فوت وقت درهم را نیز عزل نمود.

به قدرت رسیدن :

در سال ۲۴۷ یعقوب بر تخت پادشاهی سیستان نشست و کمی بعد راهی هرات گردید و محمد بن اوس عامل طاهریان را شکست داد و آن شهر را در سال ۲۵۳ فتح نمود.

دو سال بعد یعنی در سال ۲۵۵ رهسپار کرمان گردید و طوق نامی را که از طرف علی بن حسین حکمران خلیفه عباسی در فارس حکومت داشت را شکست داد و به تسخیر کرمان اکتفا ننموده و رهسپار فارس گردید و آنجا را نیز فتح کرد.

در سال ۲۵۷ دو تن از معتمدین خلیفه عباسی نزد یعقوب آمده و منشور امارت بلخ ، تخارستان ، سیستان و سند را به او دادند و یعقوب بدون درنگ به این امر خطیر پرداخته و به سمت کابل رهسپار گردید و آنجا و بامیان را فتح نموده و از سمت بلخ و هرات به سیستان بازگشت. تا این موقع رابطه یعقوب با امرای طاهری که به خراسان حکومت می کردند بد نبود و یعقوب پس از فتح هرات به دیگر متصرفات ایشان دست دراز نکرد اما در وراجعت از کابل اتفاقی روی داد که باعث تیره و تار گشتن روابط شد که منجر به از بین رفتن طاهریان گردید. ماجرا از این قرار بود که در پی بازگشت یعقوب یکی از امرای آن موسوم به عبدالله بن محمد سنجر عصبان نموده و هرات را تصرف نموده و بعد از مراجعت یعقوب منابعی ذکر کرده اند که عبدالله با همکاری برادرانش قصد جان یعقوب را می کند که ناکام گردیده و به نیشابور نزد محمد طاهری متواری می گردد.

محمد طاهری بدون ملاحظه و بدون توجه به درخواست یعقوب برای بازگرداندن عبدالله به او پناه می دهد و با این کار یعقوب در سال ۲۵۹ به خراسان لشکرکشی می کند و نیشابور مرکز فرماندهی طاهریان را فتح و خراسان را به تصرف خود در می آورد و محمد طاهری را اسیر می کند اما باز عبدالله به طبرستان نزد حسن بن زبده علوی پناه برد و یعقوب نیز در پی آن روانه گردید و طبرستان را نیز فتح کرد . اما باز عبدالله به سمت ری متواری گردید ولی باز باعث نشد که یعقوب دست بکشد تا اینکه بالاخره در سال ۲۶۰ عبدالله را در ری سربرید.

آخرین نبرد :

هنگامی که **یعقوب** به جندی شاپور رسید رسولانی چند از نقاط مختلف از آنجمله از ترکستان و سند نزد وی آمدند و تحفه و نامه هایی آورده اند و اطاعت او گردن نهادند و در نوشته ها او را " **ملک الدنيا** " نامیدند .

چون طلعه الموفق برادر خلیفه عباسی از شکوه و جلال **یعقوب** آگاهی یافت مکتوبی نزد آن فرستاد که ما عین آن را از کتاب تاریخ سیستان نقل می کنیم : **سوی یعقوب** نامه کرد که فضل کند و بیاید تا دیداری کنند و جهان به تو سپاریم تا تو جهانبان باشی که همه جهان متابع تو شدند و ما آنچه فرمان دهی بر آن جمله بری و بدانی که ما بخطبه بسنده کرده ایم . که ما از اهل بیت مصطفی ایم و تو همی قوت دین او کنی و بدارالکفر تو را غزوات بسیار بودست...و بر کفار جهان به همه جا اثر تیغ تو پیداست.حق تو بر همه اسلام واجب گشت و ما فرمان بدان داده ایم تا ترا به حرمین همی خطبه کنند که چنین آثار خیر است ترا اندر عالم و کسی اندر اسلام پس از ابوبکر و عمر آن آثار خیر و عدل نبودست کاندرا روزگار تو بود. اکنون ما و همه مسلمانان مطیع توایم تا جهان همه بر دست و به یک دین که آن دین اسلام است برگردد.

چون یعقوب به محل دیرالعاقول رسید خلیفه که خود فرماندهی لشکریان را برعهده داشت با برادرش الموفق در مقابل **یعقوب** صف آرائی کردند در این محل جنگ سختی بین طرفین درگرفت . خلیفه و الموفق به حيله روی آوردند و ابراهیم بن سیما را با اسلحه و لباس خلیفه به میدان فرستادند تا **یعقوب** را بدان مشغول دارند اما سردار ایران به این خدعه پی برد و با حملات شدید جمع کثیری از سپاه بغداد را به قتل رساند که ابراهیم بن سیما از آن جمله بود. خلیفه و الموفق که کار را بدین صورت دیدند و شکست را نزدیک دستور دادند آب دجله را به جانب لشکریان **یعقوب** برگردانند. این امر باعث تفرقه در میان سپاه ایران و منجر به شکست **یعقوب** در سال ۲۶۵ شد. ناگزیر به جندی شاپور برگشت و سخت مریض شد و در بستر ناتوانی افتاد.

نواحی تحت فرمان :

نواحی تحت فرمان **یعقوب** بنابراین عبارتند از ۱- سیستان ۲- خراسان ۳- شیراز ۴- اهواز ۵- کرمان ۶- هرات ۷- کابل ۸- بامیان ۹- بلخ ۱۰- گرگان

مدت حکومت صفاریان :

حکومت صفاریان با **یعقوب** در سال ۲۴۷ شروع و با شکست امیرخلف بن احمد از محمود غزنوی در تاریخ ۳۹۳ به پایان رسید یعنی صفاریان چیزی در حدود یک قرن و نیم بر بخش هایی از ایران حکمرانی کرده اند (۱۴۶سال)

نتیجه گیری :

یعقوب فردی با تدبیر بود که در راه استقلال ایران قدم بر می داشت . **یعقوب** اولین امیر پس از اسلام بود که دستور داد زبان کشور پارسی شود . در دوره ای که می رفت ایرانیان نیز مانند مصر و شام پس از ورود اسلام زبان خود را از دست دهند این **یعقوب** بود که زبان پارسی را نجات داد . عبدالحسین زرین کوب می گوید: پس از یورش عربان تا زمان **یعقوب لیث**، زبان رسمی حکمرانانی که بر ایرانزمین حکومت می کردند، زبان عربی بود در این دوران سختگیری‌های فراوانی از سوی حکمرانان برای بکار نبردن زبان پارسی وجود داشت **رادمان پسر ماهک** نخستین کسی بود که زبان پارسی را ۲۰۰ سال پس از ورود اسلام به ایران ، به عنوان زبان رسمی اعلام کرد و پس از آن کسی در دربار او حق نداشت به زبانی غیر از پارسی سخن گوید.

در کلام آخر می توانیم بگوییم که **یعقوب** زبان پارسی را زنده و فردوسی آن را جاودانه کرد



مجسمه یعقوب لیث در میدان ورودی زابل که متأسفانه به میدان رستم معروف گردیده